



The Critical Analysis of Sunni and Shi'ite Commentators on the Axis of Disagreement in Surah an-Nisa: 59

Naqi Ghiyathi¹

Received: 17/7/2018 | Accepted: 24/11/2018

Abstract

Sunni and Shi'ite commentators have presented various views on "the subject of disagreement" in Surah an-Nisa: 59. Some of them have included all the matters in this world and hereafter as the subject of disagreement in that verse. Considering the fact that God and the Messenger have been introduced as the reference for solving disputes in the rest of the verse, some other commentators have regarded only religious events including theological rules and beliefs as the subject of disagreement. On the other hand, some interpreters related the abovementioned subject just to the rules regulated by God and the Messenger while others interpreted that as associated with indecisive rules and accordingly, interpreted the verse as an evidence for Ijma (consensus) and Qiyas (deductive analogy). In the view of some scholars, the axis of disagreement refers to Olelamar -those in authority- whom Muslims have been ordered to obey in the previous words in the verse. The present study conducted through descriptive analysis and with the purpose of critical evaluation of Sunni and Shi'ite commentators' views on the subject of disagreement in the aforementioned verse, attempts to explain this issue, mention relative research questions, and also review the perspective of the commentators in this regard. Then, a viewpoint which considers Olelamar (those in authority) as the axis of disagreement is chosen and displaying the drawbacks of other viewpoints, the study regards other perspectives as inappropriate. Finally, with reference to the existing evidences in the verse and historical-narrative clues, the causes of choosing the last viewpoint is explained.

Keywords: Obedience, Olelamar (Those in Authority), Disagreement, Indecisive religious rules



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



بررسی و نقد دیدگاه مفسران فریقین درباره محور تنازع در آیه ۵۹ سوره نساء

نقی غیائی^۱

تاریخ ارسال: ۹۷/۰۴/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۹/۰۳

چکیده

مفسران فریقین درباره «متنازع‌فیه» در آیه ۵۹ سوره نساء، دیدگاه‌های گوناگونی ارائه داده‌اند. برخی همه کارهای مربوط به دین و دنیا را مشمول متنازع‌فیه در آیه دانسته‌اند. برخی باتوجه به ادامه آیه که خدا و رسول را مرجع حل تنازع معرفی کرده، تنها رویدادهای دینی؛ اعم از احکام و عقاید را مشمول تنازع در آیه دانسته‌اند. برخی دیگر، نزاع را تنها به احکامی که از سوی خدا و رسول تشریع شده، مختص دانسته‌اند. گروهی مراد از متنازع‌فیه در آیه را تنها احکام غیرمنصوص می‌دانند و براین اساس، آیه را دلیل بر حجیت اجماع و قیاس گرفته‌اند. از دید برخی محور تنازع در آیه، خود اولی الامر هستند که در دست‌واژه پیشین به اطاعت از آنان دستور داده شده است.

در نوشتار حاضر که با روش توصیفی - تحلیلی و باهدف ارزیابی و نقد دیدگاه مفسران فریقین درباره متنازع‌فیه در آیه یادشده، نگارش یافته، ضمن تبیین مسئله و طرح پرسش مربوط، دیدگاه‌های مفسران بیان شده است سپس، دیدگاهی که محور تنازع را اولی الامر می‌داند برگزیده و دیگر دیدگاه‌ها را ناصواب می‌داند و اشکالات آنها را تبیین می‌کند. سرانجام با استناد به قرائن موجود در آیه و گواه‌مندی تاریخی و روایی، چرایی‌های گزینش دیدگاه موردنظر تبیین شده است.

واژگان کلیدی: اطاعت، اولی الامر، تنازع، احکام غیرمنصوص.

۱. مقدمه

آیه شریفه ۵۹ سوره نساء از جمله آیات چالشی است که قرآن پژوهان فریقین، درباره تفسیر آن از جهات گوناگون اختلاف دیدگاه دارند. این آیه دو بخش دارد: در بخش اول، خداوند برای ویدادهای دینی سه مجرا درست می‌کند، اطاعت خدا، اطاعت رسول و اطاعت از اولی الامر. ظاهر عبارت این است، اوامر و نواهی که از سوی رسول و اولی الامر صادر می‌شود، مستقل از اوامر و نواهی خدا است. بدین معنا، اطاعت از اوامر و نواهی‌ای که از سوی ایشان صادر می‌شود، همانند اوامر و نواهی خداوند، موضوعیت دارد، نه طریقت؛ اعم از اینکه این اوامر و نواهی تشریعی باشد یا حکومتی و ولایی. اگرچه می‌توان گفت آهنگ بنیادین آیه جعل حجیت برای سنت رسول و اولی الامر است و امر به اطاعت از خداوند مقدمه و زمینه‌چینی برای بایستگی اطاعت از رسول و اولی الامر است. در بخش دوم، خداوند فرمان داده تا اگر در چیزی نزاع کردید، آن را به خدا و رسول بازگردانید. در اینکه اطاعت از رسول و اولی الامر همانند اطاعت از خداوند بایسته است، مورد اذعان مفسران است؛ چنان که در مصداق «الله» و «رسول» اختلافی وجود ندارد، ولی درباره مصداق «اولی الامر» و «متنازع‌فیه» در آیه در میان مفسران، اختلاف دیدگاه وجود دارد، زیرا این آیه تنها آیه‌ای است که در آن مسئله اطاعت از «اولی الامر» در کنار اطاعت از خدا و رسول مطرح شده است و این به معنای ترسیم نظام امامت و رهبری جامعه در بعد سیاسی و مرجعیت علمی بعد از پیامبر اکرم است. درباره مصداق اولی الامر، پژوهش‌های فراوانی صورت گرفته است، کتاب‌ها و مقالاتی بسیاری به صورت مستقل نگارش یافته است، ولی درباره «متنازع‌فیه» کمتر پژوهش صورت گرفته است.

این نوشتار در صدد بررسی و نقد دیدگاه‌های فریقین درباره «متنازع‌فیه» در آیه مذکور است تا دیدگاهی را که از طریق دلایل و شواهد درون‌متنی و برون‌متنی اثبات می‌شود، روشن سازد.

۱-۱. بیان مسئله

به نظر می‌رسد، مطابق ظاهر آیه (فان تنازعتم فی شیء)، هر نزاعی می‌تواند مشمول آن

باشد، ولی با رجوع به تفاسیر فریقین، مشاهده می‌شود که مفسران دربارهٔ دایرهٔ شمول «متنازع فیه» در آن اختلاف دیدگاه دارند؛ اگرچه مفسران اهل سنت، دربارهٔ اینکه یکی از موارد بارز نزاع در این آیه، نزاع مردم با اولی‌الامر است، کم‌وبیش متفق‌القول‌اند. در برابر آن بسیاری از مفسران شیعه، هرچند مورد نزاع را امور دینی می‌دانند، ولی به دلیل عصمت «اولی‌الامر» و بایستگی اطاعت از آنان، نه تنها نزاع با آنان را جایز نمی‌دانند - اگرچه خود اولی‌الامر را نیز از مورد نزاع بیرون می‌دانند - ولی ایشان را بهترین مرجع برای برداشتن اختلاف و فهم مسائل دینی می‌دانند. در صورتی که آیه هیچ‌گونه نظری به مسئله جایز بودن یا نبودن نزاع و اختلاف با کسی ندارد؛ بلکه در این آیه احتمال ظهور نزاع‌هایی میان مسلمانان پیش‌بینی شده که در صورت حاکمیت معصوم نیز ممکن است رخ دهد. براین اساس، سؤال‌هایی که در اینجا مطرح می‌شود این است که: از روی مفسران فریقین، مراد از «متنازع فیه» در آیه چیست؟ کدام دیدگاه با قرائن موجود در آیه سازگار است؟

فرضیه این پژوهش آن است که آیهٔ شریفه، همان‌گونه که نزاع میان مؤمنان و راه‌حل آن را پیش‌بینی کرده است، محور نزاع «متنازع فیه» را نیز آشکار کرده و بازشناسی آن را بر دوش خود نزاع‌کنندگان نگذاشته است. از این رو، برای روشن شدن مورد نزاع در آیه، پژوهش پیرامون آن بایسته به نظر می‌رسد. به‌ویژه توجه به این نکته که یکی از نزاع‌های میان شیعه و اهل سنت، بعد از پیامبر اکرم، به انتخاب امام و رهبری مربوط است، بایستگی پژوهش دربارهٔ آن را دوچندان می‌کند.

۲-۱. روش پژوهش

در این پژوهش از روش توصیفی - تحلیلی بهره گرفته شده است؛ بدین ترتیب که نخست دیدگاه‌های قرآن‌پژوهان دربارهٔ «متنازع فیه» در آیه از متون بازخوانی و چرایی‌ها آنها واکاوی می‌شود و در ادامه، ضمن بررسی و نقد دیدگاه، به پابرجا کردن دیدگاه برگزیده از راه شواهد درون‌متنی و برون‌متنی پرداخته می‌شود.

۳-۱. پیشینه جستار

بر پایهٔ بررسی‌های انجام‌شده، گفتار یا نوشتاری که دیدگاه‌های همهٔ مفسران را دربارهٔ متنازع فیه در آیهٔ ۵۹ سوره نساء به گونهٔ مستقل بررسی کرده باشد، وجود ندارد، یا دست کم

نگارنده به آن دست نیافته است. از این رو، به نظر می‌رسد، این پژوهش، نخستین نوشتاری است که دیدگاه مفسران، به‌ویژه مفسران شیعه را در این باره فراکاوی و ارزیابی می‌کند. اگرچه این موضوع در کتاب‌های تفسیری فریقین به فراخور تفسیر آیه به گونه پراکنده و کران‌مند مطرح شده است، برخی از مفسران افزون‌بر بازگفت دیدگاه خود، با گواه‌مندی به نشانه‌های موجود در آیه یا نشانه‌های بیرونی به نقد دیدگاه دیگر مفسران نیز پرداخته‌اند؛ برای نمونه، می‌توان در نوشته‌های زیر این موضوع را ردیابی کرد: طبرسی، ۱۳۷۲؛ طبری، ۱۴۱۲؛ ۵/ ۹۵؛ آلوسی، ۱۴۱۵ ق؛ ۳/ ۶۵؛ اردبیلی، بی‌تا، ۲/ ۹۰؛ شوکانی، ۱۴۱۴ ق، ۱/ ۵۵۶؛ صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ ش، ۷/ ۱۴۱؛ ملک‌ی، ۱۴۰۰ ق، ۱۰۹، چ ۱؛ ابن‌عاشور، ۱۹۸۴، ۵/ ۹۹-۱۰۰؛ سائیس، ۱۴۲۳، ۳۰۳؛ مغنیه، ۱۴۲۴ ق، ۲/ ۳۶۲؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹ ق، ۷/ ۳۲۷؛ کرمی حویزی، ۱۴۰۲ ق، ۲/ ۲۴۴؛ مراغی، ۱۳۶۵ ق، ۵/ ۷۲؛ رازی، ۱۴۲۰ ق، ۱۰/ ۱۱۴؛ سبزواری، ۱۴۰۹ ق، ۸/ ۳۲۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ۴/ ۴۰۰.

۴-۱. مفهوم‌شناسی

پیش از آغاز جستار، بایسته است که مقصود از مفهوم «تنازع»، «اولی الامر» و «شیء» روشن شود.

تنازع

«تنازع» که از ماده «نزع» است، در لغت به معنای برکندن و جابه‌جایی است. همچنین، به معنای مخاصمه و اختلاف افراد با یکدیگر نیز به کار می‌رود: نزع السلطان عامله عزله، نازعه فی کذا منازعه و نراعا خاصمته و تنازعا فیه و تنازع القوم اختلفوا (فیومی، ۱۹۲۸ م، ۸۲۳). راغب اصفهانی می‌گوید: تنازع و منازعه در اصل به معنای مجاذبه است؛ یعنی کسی یا چیزی را از جا و جایگاهش تغییر دهد. این واژه، سپس به معنای دشمنی و ستیزه‌گری بازگویی شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ۷۹۸).

این واژه در قرآن هم به معنای کنندن و جابه‌جا کردن به کار رفته: «تَنَزَّعُ الْمُلُکُ مِمَّنْ تَشَاءُ؛ قدرت را از هر که بخواهد می‌گیرد و سلب می‌کند» (آل عمران: ۲۶)، و هم به معنای تخاصم: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رَیْحُکُمْ» و (باهم) نزاع و کشمکش نکنید، زیرا سست می‌شوید

و اَبْهَت شما از میان می‌رود» (انفال: ۴۶). برخی واژه‌شناسان قرآن می‌گویند: تنازع از اختلاف (دوگانگی) سهمگین‌تر است و در موردی رخ می‌نماید که هردو سو بخواهند همدیگر را از رأی و نظر خود بازگردانند (مصطفوی، ۱۳۸۰ ش، ۶/ ۳۹). صیغه تفاعل بر استمرار دلالت می‌کند (همو، ۱۳۶۰، ۱۲/ ۸۰). برخی گفته‌اند: ریشه واژه «تنازع» به معنای تجاذب است که در تخصم به کار می‌رود، به همین دلیل به پشتوانه معنای اصلی متعدی به نفس به کار می‌رود و به پشتوانه معنای تخصم، به وسیله «فی» متعدی می‌شود (آلوسی، ۱۴۱۵: ۲۲۳/۸). بنابراین، می‌توان گفت: تنازع به معنای گفت‌وگو و جروب‌بحث نمودن سر چیزهای ارزشمند و ایده‌آل، بانگیزه به دست گرفتن کارگزاری و کارداری آن است. براین اساس، منظور از متنازع‌فیه در آیه، باید چیزی فراتر از اختلاف دانشمندان در فتوا باشد؛ چراکه شاید دانشمندان با یکدیگر اختلاف فتوا داشته باشند، ولی باهم دشمنی نکنند.

اولی الامر

واژه «اولی الامر» از دو واژه «اولوا» و «الامر» به هم پیوسته است. واژه «اولو» به معنای صاحبان و مالکان، جمعی است که از لفظ خود مفرد ندارد. برخی گفته‌اند: اسم جمع است و مفرد آن «ذو» است (فیروزآبادی، ۱۴۲۶ ق: ۱۳۴۹). «اولو» همواره به شکل اضافه به امر محسوس یا معقول به کار می‌رود؛ مانند اولوا الارحام، اولوا القربی، اولو العلم، اولی الامر (مصطفوی، ۱۳۶۰، ۱/ ۱۸۰)؛ البته مضاف‌الیه باید جمع یا اسم جنس باشد تا بتواند بر کثرت دلالت کند. از این رو، در مواردی که مضاف‌الیه «اولو» از جهت لفظ مفرد است، به دلیل اسم جنس بودن از جهت معنا قابلیت دارد بر دو و بیشتر دلالت کند تا با «اولو» هم‌خوانی داشته باشد (مدنی، بی تا، ۳۴۱ و ۳۴۲).

واژه «امر» در لغت عرب از الفاظ کثیرالاستعمال و دارای معانی فراوانی است. برخی از واژه‌شناسان تازی تا یازده معنا برای آن ذکر کرده‌اند (طریحی، ۱۳۷۵ ش، ۱/ ۱۰۰)؛ برخی ده معنا (راغب، ۱۴۱۲ ق، ۱، ۲۴). برخی دیگر امر را به معنای «شأن» و «طلب» دانسته‌اند (فیومی ۱۹۲۸ م، ۲۹). در صورتی که «امر» به معنای «فرمان» باشد، جمع آن «وامر» است و چون به معنای «شأن و کار» باشد، جمع آن «امور» می‌شود. مراد از «امر» در آیه، می‌تواند امر امامت و حکومت و رهبری باشد و «ال الامر، عهد و اشاره به موضوع مهم است که عبارت از: امر حکومت بر امت

است. در این صورت، معنای اولی الامر صاحبان حکومت خواهد بود. یا مراد از «الامر» امور مهم و عامه است؛ مانند «وَرَّ شَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ» و مراد از اولی الامر صاحبان امور مهم است. معنای «شأن» در آیه، ظاهرتر به نظر می‌رسد؛ زیرا در آیه دیگری در همین سوره، واژه «اولی الامر» به معنای کسانی به کار رفته که در ویدادهای زندگی و شئون مختلف آن صاحب اختیار هستند، چنان که می‌فرماید:

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ؛ و چون از ناحیه کفار خبری حاکی از ایمنی یا ترس به آنان رسد، انتشارش می‌دهند و اگر آن را به پیامبر (ص) و صاحبان امر خود بازگردانده بودند، بی‌گمان از میان آنان کسانی بودند که می‌توانستند (درستی یا دروغ) آن را دریابند» (نساء: ۸۳).

همان گونه که علامه طباطبایی بیان کرده، منظور از «اولی الامر» در این آیه، همان «اولی الامر» در جمله «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲۲/۵). از این رو، بر پایه آنچه گفته شد، مراد از «اولی الامر»، «امرا»؛ یعنی کسانی که حکومت به دست آنهاست، نیست؛ بلکه مراد از صاحبان امر، کسانی هستند که تشریعاً حق امر یا حکومت و حق رسیدگی به امور عامه را دارند، معصوم بوده و تعیین مصداق آن با خدا و رسول است.

شیء

واژه «شیء» به معنای چیزی است که شناخته می‌شود و از آن آگاهی و خبر می‌دهند (راغب، ۱۴۱۲، ۴۷۱). این واژه به گونه اطلاق، **ذوات و جواهر خارجی** مانند زید، انسان، درخت، ... **افعال** مانند کتابت، خیاطت، اکل و شرب و ...، و **صفات** مانند علم و قدرت و ... را دربرمی‌گیرد. با توجه به اینکه واژه «شیء» در آیه به گونه مطلق آمده است، می‌تواند کارهای دینی و غیردینی؛ حتی فرمان‌هایی که از سوی کارگزاران صادر می‌شود را نیز دربرگیرد. ولی به نظر می‌رسد، مراد از «شیء» در آیه، امور مربوط به دین باشد، اما اینکه به همه امور دین مربوط است یا به موارد ویژه اختصاص دارد، در قسمت جستار توضیح داده می‌شود.

۲. جستار

بررسی نوشتار دانشوران نشان می‌دهد، درباره «متنازع‌فیه» در آیه، اقوال گوناگونی مطرح است که می‌توان آنها را به پنج گروه کلان تقسیم کرد. اینک به تقریر این اقوال پرداخته می‌شود:

۱. رویدادهای دینی و غیردینی

شماری از دانشوران، باتوجه به اینکه عبارت «فی شیء» در آیه اطلاق دارد، «متنازع‌فیه» در آیه را اعم از رویدادهایی دینی و غیردینی می‌دانند، چنان‌که درزوه می‌نویسد:

«عبارة الآية واضحة؛ وقد تضمنت أمرا للمسلمين بطاعة الله ورسوله واولي الامر منهم؛ وبرد كل خلاف ونزاع بينهم في أي شيء إلى الله ورسوله؛ وقد جعلت الآية هذا دليلا أو شرطا لصحة إيمان المسلمين بالله و اليوم الآخر؛ وقررت أن في ذلك الخير وأحسن الحلول والمخارج والأحكام» (دروزه، ۱۳۸۳، ۸/ ۱۵۱).

وی در این راستا می‌نویسد:

«وينطوي في الآية في الوقت نفسه تقرير كون القرآن والسنة هما المرجعان الرئيسيان اللذان يجب الرجوع إليهما في كل نزاع بين المسلمين والوقوف عند ما فيهما من حدود ورسوم؛ وهذا الواجب يترتب على المسلمين وعلى اولى الامر منهم؛ وسواء أكان النزاع فيما بين المسلمين أو فيما بينهم وبين اولى الامر منهم؛ اين آیه در همان زمان مقرر می‌دارد که قرآن و سنت دو منبع بنیادین هستند که باید در هر اختلافی که میان مسلمانان رخ می‌دهد به آن دو بازگشت کنند و از حدود و معیارهایی که مشخص کرده بیرون نشوند؛ فرق نمی‌کند نزاع میان مسلمانان و یا میان آنها و کارگزاران باشد» (همان، ص ۱۵۳).

امام خمینی (ره) در این باره می‌نویسد:

«بی‌تردید، نزاعی که در این آیه مطرح شده است، دربرگیرنده هر نوع نزاع و کشمکشی است، خواه اختلاف در ایستایی و نبود ایستایی چیزی باشد و یا تنازعی باشد که از میان بردن حقوق معین یا اشخاص نشأت گرفته است یا منازعه میان دو طایفه باشد که به قتل و همانندهای آن منجر شود» (موسوی خمینی، ۱۳۸۸ ش، ۲/ ۶۳۹).

دانشور دیگری می‌نویسد:

«واژه «شیء» در آیه مطلق است. از این رو، هر نوع نزاعی را؛ اعم از احکام، عقاید یا حقایق را در برمی گیرد. از آنجا که مسئله نزاع به صورت قضیه حقیقی بیان شده و اصل پایدار و ضابطه علمی است که تا قیامت در میان مسلمانان جریان خواهد داشت، پس منظور از مراجعه به کتاب و سنت، مراجعه به محکومات کتاب و سنت‌های جامع هستند که می‌توانند اصل و پایه‌ای برای حل نزاع باشند» (ملکی میانجی، ۱۴۰۰، ق، ۱۰۹).

۲. رویدادهای دینی (احکام و عقاید)

از نظر برخی از مفسران، مراد از «متنازع فیهِ» در آیه تنها رویدادهای دینی؛ اعم از احکام و عقاید است (طبرسی، ۱۳۷۲/۳، ۱۰۰؛ طبری، ۱۴۱۲، ق، ۹۵/۵؛ طنطاوی، ۹۹۷، ۱۹۲/۳؛ کاشانی، ۱۴۲۳، ۹۰/۲؛ شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ۱/۴۹۷؛ شوکانی، ۱۴۱۴، ق: ۵۵۶/۱).

/ابن کثیر می‌نویسد:

«وهذا أمر من الله عز وجل بأن كل شيء تنازع الناس فيه من أصول الدين وفروعه أن يرد التنازع في ذلك إلى الكتاب والسنة كما قال تعالى وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ [الشورى: ۱۰] فما حكم به الكتاب والسنة وشهدا له بالصحة فهو الحق، وماذا بعد الحق إلا الضلال» (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ق، ۳۰۴/۲).

قرطبی این دیدگاه را به مجاهد، اعمش و قتاده نسبت داده و خود آن را درست دانسته است، چنان که می‌گوید:

«فإن تنازع عثم في شيء أي تجادلتم واختلفتم في شيء من أمور دينكم فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ أي ردوا ذلك الحكم إلى كتاب الله أو إلى رسوله بالسؤال في حياته، أو بالنظر في سنته بعد وفاته. وهذا قول مجاهد والأعمش و قتادة، وهو الصحيح» (قرطبی، ۱۳۶۴، ش، ۲۶۱/۵).

از نظر دانشور دیگری، خداوند به منظور استوار کردن همبستگی جامعه اسلامی، فرمان داده تا هر گونه اختلافی را که درباره صفات خداوند یا احکام رخ می‌دهد، با مراجعه به کتاب و سنت از میان بردارند (حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ۹۵/۴).

با تأمل در اقوال این گروه روشن می‌شود، هر چند واژه «شیء» اطلاق دارد و می‌تواند همه کارهای دین و دنیا را در برگیرد، ولی جمله «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ» قرینه است بر اینکه مراد از متنازع فیهِ در آیه، تنها رویدادهای دینی است، چنان که شوکانی می‌گوید: «و

ظاهر قوله: فِي شَيْءٍ يَتَنَاوَلُ أُمُورَ الدِّينِ وَالْدُنْيَا، ولكنه لما قال: فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ تَبَيَّنَ بِهِ أَنَّ الشَّيْءَ الْمْتَنَازِعَ فِيهِ يَخْتَصُّ بِأُمُورِ الدِّينِ دُونَ أُمُورِ الدُّنْيَا» (شوکانی، ۱۴۱۴ ق: ۱/۵۵۶).

۳. ویژه احکام

برخی از مفسران مدعی اند که «متنازع فيه» در آیه، ویژه احکام است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۴/۴۰۱ و ۴۰۲؛ سبزواری، ۱۴۰۹، ۸/۳۲۳؛ ابن عجبیه ۱۴۱۹ ق، ۱/۵۱۹). برخی در درست‌انگاری این مدعا چنین گفته‌اند:

هر چند واژه (شیء)، عمومیت دارد، همه احکام و دستورات خدا و رسول و اولی الامر را در برمی گیرد، هر چه می‌خواهد باشد؛ ولیکن از جمله بعد که می‌فرماید: «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»، به دست می‌آید که مراد از کلمه شیء مورد تنازع، چیزی است که اولی الامر دربارهٔ آن استقلال ندارد و نمی‌تواند در آن به رأی خود استبداد کند. از این رو، احکام و دستوراتی که از سوی ولی امرشان در دایره ولایتش صادر می‌شود، از متنازع فيه خارج است، چون مردم مأمورند که در این گونه فرمان‌ها ولی امر خود را اطاعت کنند و معنا ندارد بفرماید وقتی در این گونه احکام تنازع کردید، ولی امر خود را رها کرده، به خدا و رسولش مراجعه کنید.

بنابراین، آیه شریفه رهنمودی است بر اینکه، مراد از واژه (شیء)، ویژه احکام دینی است، که هیچ کسی حق ندارد در آن دخل و تصرفی کند ... چون این گونه تصرفات در احکام دینی ویژه خدا و رسول اوست و آیه شریفه، بسان تصریح است در اینکه هیچ کسی را نمی‌رسد که در حکمی دینی که خدای تعالی و رسول گرامی او تشریع کرده‌اند تصرف کند و در این معنا هیچ فرقی میان اولی الامر و دیگر مردم نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۴/۴۰۲ و ۴۰۳).

دانشور دیگری می‌گوید: «مراد از اختلاف و تنازع در جمله «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ»، اختلاف در احکام و قوانین کلی است که تشریع آن با خدا و پیامبر است، ولی مسائل مربوط به جزئیات حکومت و رهبری از مورد متنازع فيه در آیه خارج است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش، ۳/۴۴۲). از دید این گروه، تنازع مورد نظر در آیه، تنها در میان خود مؤمنان است نه دربارهٔ مؤمنان با اولی الامر؛ چون تنازع مؤمنان با اولی الامر با مضمون آیه که اطاعت اولی الامر را بر آنان بایسته کرده، سازگار نیست. همچنین، تنازع اولی الامر با یکدیگر نمی‌تواند مراد باشد، چون معنا ندارد خداوند اطاعت کسانی را بر امت واجب کند که میان خودشان تنازع رخ می‌دهد،

زیرا در این صورت یکی از دو طرف آنان باطل خواهد بود، خداوند چگونه اطاعت کسی را واجب می‌کند که خود بر باطل است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۴/۴۰۱؛ ملکی میانجی، ۱۴۰۰، ۱۱۰).

۴. احکام غیر منصوص

از دید برخی از قرآن‌پژوهان، مراد از متنازع فیه در آیه، ویژه احکام غیر منصوص است، زیرا جمله «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» مؤمنان را به اطاعت از خدا و رسول موظف کرده است. بر این اساس، حکمی که در قرآن و سنت به آن تصریح شده و معلوم است که آن حکم از ناحیه خداوند یا رسول است و یا اجماع بر آن قائم شده، معنا ندارد تا مؤمنان درباره آن نزاع کنند. بنابراین، اگر منظور از بازگرداندن متنازع فیه به کتاب و سنت، احکامی باشد که در قرآن و سنت بدان تصریح شده، این فرمان لغو خواهد بود. ولی اگر مراد از «متنازع فیه» احکامی باشد که در قرآن و سنت نیامده است، معنا دارد که گفته شود در صورت نزاع آن را به موارد همانندی که در کتاب و سنت آمده بازگردانید و از طریق قیاس حکم آن را به دست آورید (فخر رازی، ۱۴۲۰، ۱۰/۱۱۵).

۵. اولی الامر محور نزاع در آیه

از نظر شماری از دانشوران، «متنازع فیه» در آیه خود اولی الامر هستند (مغنیه، ۱۴۲۴، ۳۶۲/۲؛ طیب، ۱۳۷۸، ۴/۱۱۷؛ جوادی آملی، ۱۹، ۱۳۹۰/۲۳۹).

علامه جوادی آملی در پاسخ کسانی که می‌گویند اگر مراد از «اولی الامر» امامان معصوم باشد، باید همانند خدا و رسول به عنوان مرجع حل نزاع معرفی می‌شدند، می‌گوید: اینکه آیه شریفه در تنازع به «اولی الامر» ارجاع نداده و فرموده است که به خدا و رسول مراجعه کنید، زیرا اولین نزاع بعد از رحلت پیامبر اکرم، همین تعیین اولی الامر بود. اگر در اصل معنای اولی الامر اختلاف شود، مرجع حل این نزاع جز خدا و رسول نیست، زیرا معقول نیست «متنازع فیه» مرجع حل اختلاف باشد (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ۱۹/۲۵۱).

بررسی و ارزیابی دیدگاه‌ها

یک (درباره دیدگاه نخست گفته می‌شود، تمسک به اطلاق بسته بر آن است که مقدمات حکمت تمام باشد؛ از جمله مقدمات حکمت آن است که در کلام چیزی که

شایستگی قرینه بودن داشته باشد، وجود نداشته باشد. همان گونه پیش تر اشاره شد، برخی جمله دست‌واژه «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» که در ادامه آیه آمده، قرینه دانسته‌اند بر اینکه رویدادهای دنیوی از شمول اطلاق آیه بیرون است، زیرا در این رویدادها، شارع مرجع حل اختلاف نیست تا در صورت اختلاف و نزاع به کتاب و سنت مراجعه شود؛ بلکه مرجع حل نزاع در این امور اهل خبره هستند. براین اساس، دیدگاه نخست که متنازع‌فیه را اعم از رویدادهایی دینی و دنیوی می‌داند، نادرست است.

دو) اما دربارهٔ سه دیدگاه دیگر، باید گفت: گرچه فقها و دانشمندان موظف‌اند هر گونه اختلافی در مسائل دینی؛ اعم از اعتقادی و احکام را به کتاب و سنت بازگردانند و از راه قیاس، استحسان یا راه‌های نامعتبر به استنباط احکام نپردازند، ولی با تمسک به جمله «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» نمی‌توان گفت که مراد از «متنازع فیه» همهٔ رویدادهای دینی، یا ویژه احکام و یا احکام غیرمنصوص است؛ زیرا در این صورت، اولاً مخاطب آیه تنها دانشمندان خواهند بود، در صورتی که ظاهر آیه آن است که مخاطب در (جمله) دست‌واژه «فان تنازعتم... فردوه»، همان کسانی هستند که در اول آیه مورد خطاب بودند؛ یعنی همهٔ مؤمنان و مسلمانان. دوم اینکه، مفهوم تنازع دربرگیرنده گونه‌ای کشمکش و تخاصم است که ریشه‌برانداز بوده و باعث سستی در جامعه و ازمیان رفتن ابّهت آن می‌گردد. از این رو، متنازع فیه در آیه باید مسئله بسیار برجسته‌ای باشد که به سرنوشت و آینده امت اسلام بسته است که اگر چاره‌گری نشود، جامعه را دچار سستی کرده و ابّهت آن را ازمیان خواهد برد. از این رو، نمی‌توان گفت که اختلاف در هریک از مسائل دینی ریشه‌برانداز است. کمتر حکمی از احکام فقهی پیدا می‌شود که فقها دربارهٔ آن اختلاف نداشته باشند. این اختلاف به شیعه و اهل سنت هم اختصاص ندارد؛ بلکه فقهای هریک از مذاهب‌ها نیز دربارهٔ بسیاری از احکام اختلاف دارند، ولی این اختلاف‌ها ریشه‌برانداز نیستند، زیرا فهم هریک از فقها برای خود و مقلدانش حجت است. سوم اینکه، مطابق هر سه دیدگاه، دست‌واژه دوم مستقل می‌شود؛ در صورتی که ظاهر آیه آن است که «فا» در دست‌واژه دوم حرف عطف باشد که نزاع میان مسلمانان، جزئی از این آیه قرار گرفته و با «فا» به بخش نخست آیه عطف شده است که در آن، به اطاعت از اولی‌الامر فرمان داده شده است و چون تنها مصداق اولی‌الامر است که

احتمال وقوع نزاع درباره آن می‌رود، دست‌واژه دوم را با حرف «فا» به دست‌واژه نخست عطف کرد تا نشان دهد مراد از «متنازع‌فیه» به چیزی که در دست‌واژه نخست آمده مربوط است.

سه) اما درباره دیدگاه چهارم که متنازع‌فیه را در آیه، ویژه احکام غیرمنصوص می‌داند، افزون‌بر ملاحظات پیش گفته، ملاحظات دیگری را می‌توان مطرح کرد:

الف) برخی احکام دارای رموز و اسراری هستند که هرگز با عقل عادی نمی‌توان به آنها دست یافت؛ مانند حکم سرقت که اگر کسی یک چهارم دینار سرقت کند، پس از ثبوت حکم و تحقق شرایط در دادگاه اسلامی دست او را می‌برند، در صورتی که اگر این شخص میلیون‌ها اختلاس، یا خیانت در امانتی کرده باشد و یا رشوه گرفته باشد، دست او را قطع نمی‌کنند، حال آنکه اگر چرایی مجازات سارق، برقراری امنیت اقتصادی و جلوگیری از ضرر مالی باشد، در رشوه‌خواری و خیانت به امانت نیز ناامنی اقتصاد جامعه مطرح است.

ب) قیاس نه تنها رافع اختلاف نیست؛ بلکه تشدیدکننده آن است، چون تنها گمان‌آور است. زیرا هر مجتهدی تنها می‌تواند برابر با استنباط خود، خودش قیاس کند و به نتیجه‌ای برسد که با قیاس و نتیجه دیگری مخالف باشد؛ این یعنی استوار کردن نزاع. پس اگر مورد نزاع را احکام بدانیم، آن‌هم از نوع غیرمنصوص، و بخواهیم از راه قیاس حکم آن را به دست آوریم، برخلاف دستور آیه خواهد بود که می‌گوید در صورت نزاع برای برداشتن آن به کتاب و سنت مراجعه کنید.

چهار) به نظر می‌رسد، دیدگاه پنجم که «متنازع‌فیه» را خود «اولی الامر» می‌داند یا اینکه بگوییم محور نزاع در آیه اولی الامر است، قابل دفاع باشد؛ زیرا اهمیت این نزاع، از لحاظ موضوع آن؛ یعنی حکومت است که احتمال رخ دادن نزاع بر سر آن بسیار زیاد است و ضرورت از میان برداشتن آن، همان‌گونه که خدا و پیامبر خواسته‌اند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. قرآینی در آیه شریفه نشان‌دهنده این است که غرض اصلی از نزول آن، برانداختن نزاع در این زمینه است. افزون‌بر قراین موجود در آیه، می‌توان از شواهد و دلایل بیرونی نیز به نفع این دیدگاه سود جست. در مجموع، می‌توان با فراکاوی درون‌متنی و برون‌متنی، دلایلی را به سود دیدگاه پنجم فراهم آورد:

فراکاوی درون‌متنی از آیه

۱. عطف دست‌واژه دوم به دست‌واژه نخست

توجه به همبستگی دوجمله‌ای که در آیه آمده، کمک شایانی برای روشن شدن «متنازع‌فیه» در آیه می‌کند و آن اینکه: دست‌واژه دوم با «فا» «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» به دست‌واژه نخست «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» عطف شده است؛ اینکه در دست‌واژه نخست، اطاعت از خدا، رسول و اولی‌الامر را مطرح کرده است و در دست‌واژه دوم، دستور می‌دهد، در صورت پدیدار شدن نزاع در چیزی، آن نزاع به خدا و رسول بازگردانده شود، نشان می‌دهد، مطلب نخست به‌عنوان زمینه‌چینی برای مطلب بعدی آورده شده است و آن اینکه، غرض اصلی از نزول آن، برانداختن تنازع در این زمینه است. به همین دلیل، نزاع میان مسلمانان، بخشی از این آیه قرار گرفته و با «فا» به بخش نخست آیه عطف شده است. از آنجا که مصداق «الله» و «رسول» مشخص است، پس گمان نزاع درباره آن دو منتفی است، ولی درباره «اولی‌الامر» در آیه، تنها به‌عنوان کلی اولی‌الامر اشاره کرده و مصداق آن را مشخص نکرده است، پس شایع‌ترین چیزی که ممکن است مسلمانان درباره آن نزاع کنند، نزاع در بازشناسی مصداق اولی‌الامر است، در صورتی که اگر نزاع به اولی‌الامر مربوط نمی‌شد، بلکه به هر نوع نزاع یا نزاع در احکام مربوط بود، در آیه‌ای مستقل هم می‌توانست یاد شود یا دست‌کم، بخش دوم آیه بر بخش نخست آن، با «فا» مترتب نمی‌گردید.

بر این ریشه، می‌توان گفت وجود «قدر متیقن» در آیه (یکی از قراینی است که بازدارنده تمسک به اطلاق می‌شود (مظفر، ۱۳۷۵، ۱۸۶/۱)، بازدارنده تمسک به اطلاق «فی شیء» و اطلاق دست‌واژه «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» است. بی‌گمان، همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، مراد از اولی‌الامر در آیه، زمامداران و کسانی که رویدادهای به دست آنهاست، نیست؛ بلکه مراد کسانی است که تشریعاً از سوی خدا به حکم آیه گزینش می‌شوند.

از این رو، آنچه به فراخور حکم و موضوع و به قرینه صدر و ذیل آیه، به نظر می‌رسد، مراد از متنازع‌فیه در آیه، تنازع درباره اولی‌الامر است، یا حداقل اولی‌الامر محور تنازع در

آیه به‌شمار می‌رود؛ و در ادامه هم مراجعه به خدا و رسول را نشانه ایمان به خدا و آخرت ذکر، و این راه را موجب خیر برای امت و بهترین تأویل برای رویدادهای یاد کرده است.

۲. تنازع نه اختلاف

تأکید بر تنازع و نه اختلاف، نشان می‌دهد «متنازع فیه» امری خطیر و بی‌همتا است که هر کس آن را برای خود می‌خواهد که در صورت ادامه، یکپارچگی و شوکت و نیروی جامعه را از میان می‌برد، چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (انفال: ۴۶). بی‌گمان هیچ‌گونه قرینه‌ای در آیه وجود ندارد که مؤمنان را از تنازع با یکدیگر در آن مورد نهی کرده باشد، زیرا به‌نظر می‌رسد پیش آمدن تنازع از دید قرآن اجتناب‌ناپذیر بوده و قرآن آن را پیش‌بینی کرده، و روشن است مرجع حل این تنازع جز خدا و رسول نیست.

۳. ذکر نشدن اولی الامر به عنوان مرجع حل تنازع

دلیل دیگر بر اینکه مراد از «متنازع فیه» در آیه «اولی الامر» است، آن است که اولی الامر به عنوان مرجع حل تنازع یاد نشده است، در صورتی که اطاعت از اولی الامر هم‌ردیف اطاعت از رسول خدا ص به‌طور مطلق و بدون قید و شرط قرار داده شده است. از این رو، همه آثار و که بر اطاعت از پیامبر؛ از جمله مرجعیت برای حل تنازع جاری است، برای اطاعت از اولی الامر نیز جاری است؛ ولی می‌بینیم، در ادامه آیه در مراجعه برای حل تنازع، فقط «خدا و رسول» را نام می‌برد. راز بازنگرداندن تنازع به اولی الامر در دست‌واژه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»، به این دلیل است که گمان رخداد تنازع در میان مسلمانان درباره خدا و رسول وجود نداشت؛ ولی درباره اولی الامر این گمان وجود داشت. چنان که می‌بینیم، نخستین نزاع پس از رحلت پیامبر اعظم ص در تعیین همین اولی الامر پیش آمد و ارجاع حل این اختلاف باید به کسی باشد که محل اختلاف نیست، چرا که در این نزاع، مرجع حل اختلاف باید مقبول همه باشد و مرجع بودن متنازع فیه معقول نیست (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ۲۴۰/۱۹). بر این اساس، اینکه برخی با مفهوم‌گیری از جمله «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۴۰۱/۴ و ۴۰۲؛ سبزواری، ۱۴۰۹، ۳۲۴/۸) گفته‌اند: راز عدم

ذکر اولی الامر به عنوان مرجع حل تنازع، این بوده که اولی الامر از حق تشریع برخوردار نیستند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۳۸۹/۴؛ سبزواری، ۱۴۰۹: ۳۱۱/۸)، نادرست است، چون هیچ گونه قرینه‌ای بر این گونه مفهوم‌گیری از آیه وجود ندارد.

بدین سان، روشن می‌شود که اصولاً ممکن نبود در این آیه، اولی الامر، همچون خدا و رسولش ﷺ مرجع برداشتن اختلاف قرار گیرند؛ زیرا به قرینه صدر و ذیل آیه، مراد از تنازع در آیه، تنازع دربارهٔ اولی الامر است، یا دست کم مهم‌ترین آنها، تنازع مسلمانان دربارهٔ خود اولی الامر است که آیه، پیش آمدن آن را پیش‌بینی کرده است. اهمیت این تنازع، از لحاظ موضوع آن؛ یعنی حکومت است که گمان رخ دادن تنازع بر سر آن بسیار زیاد است، همان گونه که خداوند خواسته است، بر طرف شدن آن ضرورت دارد و تنها راهکار تنازع هم مراجعه به خدا و رسول است. گواه بر این مدعا، آن است که در آیه ۸۳ سوره نساء، اولی الامر همچون پیامبر اکرم ﷺ، مرجع فهم رویدادهای جاری در جامعه اسلامی که برای مردم اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد، قرار گرفته‌اند تا خیر و صلاح مردم را بازشناسی دهند. چنان که فرمود:

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يُسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ؛ و هنگامی که خبری از امنیت یا ترس و ناامنی به دستشان برسد، آن را پراکنده می‌سازند و اگر آن را به پیامبر و اولوالامر، بازمی‌گردانند، آنان درستی و نادرستی و چگونگی آگاهی‌رسانی‌اش را بازشناسی می‌دادند» (نساء: ۸۳).

همان گونه که نگریسته می‌شود، در این آیه، هر کدام از رسول و اولی الامر، جداگانه با یک حرف «الی» به فعل «رد» منسوب شده‌اند و این، حکایت از استقلال اولی الامر در مرجع بودن در رویدادهای دارد که به طور مستقل به اصلاح رویدادهای مردم می‌پردازند و نیز حکایت از شأن مستقل اولی الامر در جامعه دارد که آنان جزء کارگزاران حکومت نبوی شمرده نمی‌شوند؛ بلکه اگر در زمان پیامبر اکرم ﷺ، باشند، خود دارای چنان جایگاهی هستند که می‌توانند همچون آن حضرت به گردانیدن رویدادهای پیردازند و پس از آن حضرت نیز شایستگی به دست گرفتن رهبری امت را به طور مستقل دارند. گفتنی است، در این دو آیه، اولی الامر مصداق یکسانی دارد، زیرا در هر دو، آنان در کنار پیامبر و هم‌شان او (بی‌گمان

غیر از نبوت) قرار گرفته‌اند. همچنین این آیه همانند آیه پیشین بر عصمت اولی الامر رهنمود دارد (طوسی، بی تا، ۲۷۳/۳؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ۲۹۱/۵؛ طباطبائی، ۱۴۱۷، ۲۳/۵).

به همین روست که این آیه را می‌توان یکی از معجزات رویدادهای غیبی قرآن شمرد. قرآن، چنین روزی را پیش‌بینی کرده و به مسلمانان فرمان داد تا در صورت تنازع دربارهٔ بازشناسی مصداق اولی الامر، به کتاب خدا و سنت رسول مراجعه کنند. در ادامه هشدار می‌دهد، اگر در این امر به خدا و رسول بازگشت نشود و برای گزینش مصداق اولی الامر، از غیر این راه بروند، به خدا و روز قیامت ایمان ندارند: «إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ به‌ویژه دست‌واژه «ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» قرینه بر این است که در غیر این راه خیری نیست، بدین صورت که امت خود تصمیم بگیرد، کسانی را غیر از افراد معرفی شده در آیه، به رهبری برگزینند؛ این دست‌واژه، قرینه دیگری است بر اینکه مراد از «متنازع فیه» در آیه تنازع در بازشناسی مصداق اولی الامر است که از دید قرآن تنها با مراجعه به خدا و رسول خیر و صلاح امت تأمین می‌شود.

تحلیل برون‌متنی (گواه‌مندی تاریخ و روایات)

راه دوم در بازشناسی متنازع‌فیه در آیه، استناد به تاریخ و احادیث است.

۱. گواه‌مندی تاریخ

هنگامی به تاریخ اسلام نگاه می‌اندازیم، می‌بینیم تا پیش از رحلت پیامبر اکرم اختلاف جدی‌ای در میان مسلمانان که مایه دگردیسی آنها باشد، رخ نداد و کسی مسلمانان را به صورت دسته و گروه‌های جدا از هم نمی‌شناخت، ولی هنگامی رسول خدا، رحلت نمود، تاریخ گواه نخستین شکاف در میان مسلمانان شد. پیشامد سقیفه بنی ساعده آغازگر این اختلاف بود. وقتی که پیامبر اکرم، از دنیا رفت، علی به همراه گروهی از خویشان و صحابه در کار خاک‌سپاری حضرت بودند که گروهی از انصار در چند قدمی خانه پیامبر ﷺ در زیر سایه سایانی به نام «سقیفه بنی ساعده» دورهم گردآمدند تا تکلیف مسلمانان را دربارهٔ جانشین پیامبر ﷺ معین کنند. ابوبکر و عمر و گروهی از مهاجران نیز به جمع آنان پیوستند و در امر برگماشتن حاکم با یکدیگر (بدون اینکه به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ مراجعه کنند)، به

نزاع برخاستند. سرانجام با ابوبکر به عنوان جانشین پیامبر ص بیعت کردند که عمر بعدها آن را «فلته» نامید، (بخاری، ۱۴۰۷، ۶/۲۵۰۵)؛ یعنی کاری که بدون چاره‌اندیشی و اندیشه اتفاق بیافتد (طریحی، ۱۳۷۵، ش، ۲/۲۱۳).

گرچه باتدبیری که عمر اندیشید، ابوبکر به عنوان جانشین بر اریکه قدرت تکیه زد، ولی با این گزینش نخستین دودستگی در میان مسلمانان به وجود آمد، چرا که در برابر این گروه، گروهی از مسلمانان با تکیه و تمسک به احادیث و سفارش‌های پیامبر اکرم ﷺ درباره خلافت علی بن ابی‌طالب به جانشینی ایشان پس از رسول اکرم ﷺ اقرار نموده و کسی را جز وی شایسته رهبری عالم اسلامی ندانستند. گروه نخست به اهل سنت و گروه دوم به شیعه شهرت یافتند. نکته درخور توجه آن است که نزاع میان اهل سنت و امامیه به فهم و تفسیر آیه یادشده تسری یافته و در میان مفسران فریقین مورد گفت‌وگو و نزاع قرار گرفته است. یک نزاع میان امامیه و اهل سنت است که امامیه، مصداق اولی الامر را امامان اهل بیت می‌دانند و اهل سنت، غیر ایشان. یک اختلاف هم میان دانشوران اهل سنت است که دیدگاه‌های گوناگونی دارند، به گونه‌ای که بررسی آثار تفسیری دانشوران اهل سنت نشان از تکرر دیدگاه آنها درباره مصداق اولی الامر دارد. برخی مصداق اولی الامر را تنها حاکمان بر حق دانسته‌اند، حاکمان جور را نه تنها شایسته این عنوان ندانسته‌اند؛ بلکه آنان را سزاوار نام دزدان چیره‌دست دانسته‌اند (زمخشری، ۱۴۰۷، ۱/۵۲۴). برخی اولی الامر را دربرگیرنده امیران و دانشمندان هر دو می‌دانند (ابن عربی، ۱۴۲۴، ۱/۵۷۴؛ قریبی، ۱۳۶۴، ۵/۲۶۰؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹، ۲/۳۰۴). برخی دایرة اولی الامر را گسترش داده و آنان را دربرگیرنده حاکمان جزء، سلاطین، قاضیان و هر کس که ولایت شرعی دارد، می‌دانند (آلوسی، ۱۴۱۵، ۳/۶۴؛ سایر، بی تا: ۳۰۲؛ خطیب، ۱۳۹۰، ۳/۸۲۲؛ زحیلی، ۱۴۱۸، ۵/۱۲۶؛ مراغی، بی تا، ۵/۷۲). گروهی مصداق اولی الامر را تنها زمامداران و حاکمان دانسته‌اند (طبری، ۵/۹۵/۱۴۱۲؛ طنطاوی، بی تا، ۳/۱۹۱). برخی از دانشوران تفسیر با توجه به قرینه دست‌واژه «فان تنازعتم فی شیء» بر آن‌اند که مراد از «اولی الامر» در آیه، عالمان و دین‌شناسان هستند (جصاص، ۱۴۰۵، ۳/۱۷۷). به باور امام فخررازی، از آنجا که عصمت در اولی الامر شرط است، اهل حل و عقد، تنها مصداق «اولی الامر» در آیه به شمار می‌روند، (فخررازی، ۱۴۲۰، ۱۰/۱۱۳).

۲. گواه‌مندی روایات

دلیل دیگر بر اینکه مراد از تنازع در آیه، تنازع در مصداق اولی الامر است، سخن امام علی در نهج البلاغه است. از بررسی شرح‌های نهج البلاغه و منابع تاریخی به دست می‌آید، پس از فتح مصر به دست معاویه و شهادت محمد بن ابی بکر، پرسش‌هایی برای مردم درباره خلفای پیشین پیش آمده بود و می‌خواستند دیدگاه امام را در این باره بدانند. امام فرمان داد، نامه‌ای را که خطاب به مردم مصر نوشته بود، برای مردم کوفه بخوانند، (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۸، ۱۵۴). حضرت در نامه خود به مردم مصر، پس از اشاره به بعثت پیامبر اکرم ص اینک خداوند وی را بیم دهنده جهانیان و گواه بر پیامبران برانگیخت، می‌فرماید:

«فَلَمَّا مَضَى عَ تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ، فَقَالَ اللَّهُ مَا كَانَ يَلْتَمِ فِي رُوعِي، وَلَا يَخْطُرُ بِبَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُرْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ، مِنْ بَعْدِهِ صَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَا أَنَّهُمْ مُنْحَوَةٌ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ؛ ЧОН آن گرامی رحلت کرد، پس از او، مردم، درباره خلافت با یکدیگر به کشمکش پرداختند، به خدا سوگند که به دلم نمی‌نشست و از خاطر نمی‌گذشت که مردم عرب پس از آن بزرگوار، خلافت را از خاندان او به دیگری واگذارند و به‌ویژه آن را از من دریغ دارند» (نامه: ۶۲).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، امام در این نامه تصریح دارد بر اینکه مسلمانان پس از پیغمبر اکرم (ص) باهم نزاع کردند و نزاعشان هم درباره گزینش مصداق «اولی الامر» بوده به همین دلیل از «متنازع فیه» با عبارت «الامر» تعبیر فرموده تا برای نشان دهد مراد از «الامر» در «اولی الامر» حکومت و خلافت است؛ همان معنایی است که پیش‌تر بدان اشاره شد.

همچنین، حضرت در برخورد با خوارج که به جریان حکمیت و پذیرش آن از سوی امام علی ع اعتراض داشتند و می‌گفتند: چرا در جریان گزینش جانشین بر حق، انسان‌ها را معیار و حکم قرار دادید؟ فرمود:

«إِنَّا لَمْ نُحْكَمْ الرِّجَالَ وَ إِنَّمَا حَكَمْنَا الْقُرْآنَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطُّ مُسْطَوِّرٍ بَيْنَ الدَّفَتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا يَدُّ لَهُ مِنْ تَرْجَمَانٍ وَ إِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرِّجَالُ وَ لَمَّا دَعَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نُحْكَمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْقَرِيقَ الْمُتَوَلَّى عَنْ كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولُ فَرَدُّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ تُحْكَمَ بِكِتَابِهِ وَ رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَتَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ وَ إِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَتَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ وَأَوَّلَاهُمْ بِهَا؛ مَا

کسان را (برای قضیه مورد نزاع) داور قرار ندادیم؛ بلکه قرآن را داور و حکم قرار دادیم. این قرآن خطی است نوشته شده که در میان دو جلد قرار گرفته و سخن نمی گوید؛ بلکه ترجمانی نیاز دارد و این اشخاص اند که از سوی او سخن می گویند. هنگامی که این قوم ما را خوانند که قرآن را داور قرار دهیم (قرآن تکلیف امر خلافت را روش کند)، ما کسانی نبودیم که از قرآن روگردان باشیم؛ چون خدای سبحان فرمود: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ فَرْدُهُ إِلَى اللَّهِ...» اگر در چیزی ستیز کردید، آن را به خدا و رسول برگردانید، برگرداندن مورد نزاع به خدا آن است که کتابش را به داوری خوانیم و برگرداندن نزاع به رسول آن است که به سنت او دست یازیم.

سپس امام می فرماید:

«فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَتَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ وَإِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَتَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ وَأَوْلَاهُمْ بِهَا؛ پس اگر با راستی بر پایه کتاب خدا حکم شود، ما به آن حکم از دیگران سزاوارتریم و اگر بر پایه سنت پیامبر اکرم ﷺ حکم شود، ما سزاوارترین و شایسته ترین مردم به آن (امر خلافت) هستیم (نهج البلاغه، خ ۱۲۵).

از سخنان امام به دست می آید، ممکن است نزاع درباره اولی الامر به گزینش مصداق اولی الامر مربوط باشد، چنان که پس از پیامبر اکرم ﷺ رخ داد، ممکن است با خود اولی الامر باشد، چنان که گروهی با علی علیه السلام به نزاع برخاستند، با اینکه افزون بر نص پیامبر ﷺ، جمهور کشور اسلام و صحابه پیامبر او را به خلافت پذیرفته اند (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ۸/۱۰۵) و کار به داوری کشید. پس از داوری به حضرت اعتراض شد که چرا تن به داوری افراد داد. حضرت در پاسخ، فلسفه قبول حکمیت را با استدلال به آیه مورد بحث بیان می کند. می فرماید: ما در این مسئله مهم دینی (خلافت) افراد را داور قرار ندادیم؛ بلکه قرآن را داور و حکم قرار دادیم، چرا که قرآن دستور می دهد اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و رسول برگردانید. ارجاع دادن، به آن است که براساس کتابش حکم شود و ارجاع به رسول، آن است که براساس سنتش داوری گردد. وظیفه حکمین این بود که تنها بر پایه قرآن و سنت داوری کنند. در این صورت همه می دیدند، جز ما کس دیگر سزاوار و شایسته خلافت نیست.

نتیجه‌گیری برآمد

بررسی نوشتار مفسران فریقین نشان داد که درباره «متنازع فیه» در آیه ۵۹ سوره نساء، دیدگاه‌های گوناگونی در میان ایشان مطرح است. آنچه به اختلاف دیدگاه مفسران فریقین دامن زده، ساختاری است که در دست‌واژه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» به کار رفته است. مطابق ظاهر «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ»، آیه می‌تواند هر رویدادی اعم از دینی و دنیوی را در برگیرد، ولی مطابق ظاهر «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»، آیه تنها می‌تواند رویدادهایی را که به حوزه دین مربوط است، در برگیرد. براین اساس، گروهی از مفسران، همه رویدادهایی دینی، اگرچه نزاع با اولی الامر باشد را مشمول تنازع در آیه دانسته‌اند. از دید گروهی دیگر، آیه تنها احکام تشریع شده از سوی خدا و رسول را در برمی‌گیرد. برخی هم تنها احکام غیرمنصوص را مراد آیه بیان کرده‌اند؛ این اختلاف دیدگاه از آنجا برمی‌آید که بخش دوم آیه «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ...» مستقل از بخش نخست «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اطِيعُوا أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» پنداشته شده است. اما بنا بر دریافت نگارنده، ظاهر آیه آن است که در آن، احتمال ظهور تنازع میان مسلمانان پیش‌بینی شده و غرض اصلی از نزول آن، نشان دادن راهکار برای برداشتن تنازع بوده است. این تنازع، بخشی از آیه قرار گرفته و با «فا» به بخش نخست آیه عطف شده است که در آن، به اطاعت از اولی الامر که مصداقش در این آیه و در آیات دیگر مشخص نیست، فرمان داده شده است. این قرینه بر آن است که منظور از «متنازع فیه» در آیه، اولی الامر هستند یا دست‌کم، ایشان مهم‌ترین مصداق آن به‌شمار می‌روند. افزون بر این، گواه‌مندی تاریخ و روایات نیز نشان می‌دهد، نخستین نزاعی که پس از رحلت پیامبر اکرم ص رخ داد، تنازع درباره اولی الامر بوده است.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی، سید محمود. *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*؛ محقق علی عبدالباری عطیه؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۳. ابن ابی الحدید، عزالدین؛ *شرح نهج البلاغه*؛ قم: کتابخانه عمومی آیت الله نجفی مرعشی، ۱۳۳۸.
۴. ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ *التحریر و التنویر*؛ تونس: الدار التونسیه للنشر، ۱۹۸۴.
۵. ابن عجبیه، احمد بن محمد؛ *البحر المذید فی تفسیر القرآن المجید*؛ تحقیق احمد عبدالله قرشی رسلان؛ قاهره: دکتر حسن عباس زکی، ۱۴۱۹ ق.
۶. ابن عربی، عبدالله؛ *احکام القرآن*؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴.
۷. ابن عطیه، اندلسی عبدالحق؛ *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز*؛ تحقیق عبدالسلام عبدالشافی محمد؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.
۸. ابن قتیبه دینوری، عبدالله؛ *الامامه و السیاسه*؛ قم: منشورات زاهدی، ۱۳۶۳ ش.
۹. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو؛ *تفسیر القرآن العظیم*؛ تحقیق محمدحسین شمس الدین؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ق.
۱۰. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ *صحیح البخاری*؛ تحقیق د. مصطفی دیب البغا؛ بیروت: دار ابن کثیر الیمامه، ۱۴۰۷.
۱۱. جصاص، احمد بن علی؛ *احکام القرآن*؛ تحقیق محمدصادق قمحای؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله؛ *تسلیم تفسیر قرآن کریم*؛ قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۰.
۱۳. حسینی همدانی، سیدمحمدحسین؛ *انوار درخشان*؛ تحقیق محمدباقر بهبودی؛ تهران: کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۴. خطیب، عبدالکریم؛ *التفسیر القرآن فی القرآن*؛ قاهره: دارالفکر العربی، ۱۳۹۰.
۱۵. دروزه، محمد عزت؛ *التفسیر الحدیث*؛ قاهره: داراحیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۳.
۱۶. رازی، فخرالدین؛ *مفاتیح الغیب*؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین؛ *المفردات فی غریب القرآن*؛ تحقیق صفوان عدنان داودی؛ دمشق - بیروت: دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.
۱۸. زحیلی، وهبه بن مصطفی؛ *التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج*؛ بیروت - دمشق: دار الفکر المعاصر، ۱۴۱۸ ق.
۱۹. زمخشری، محمود؛ *الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل*؛ بیروت: دارالکتب العرب، ۱۴۰۷ ق.
۲۰. سائیس، محمد علی؛ *تفسیر آیات الأحکام*؛ محقق ناجی ابراهیم؛ سویدان بیروت: المکتبه العصریه، ۱۴۲۳.
۲۱. سبزواری، سید عبد الاعلی؛ *مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن*؛ بیروت: موسسه اهل بیت (ع)، ۱۴۰۹ ق.
۲۲. شریف لاهیجی، محمد؛ *تفسیر شریف لاهیجی*. تحقیق میرجلال الدین حسینی ارموی (محدث)؛ تهران: دفتر نشر داد، ۱۳۷۳ ش.
۲۳. شوکانی، محمد بن علی؛ *فتح القدیر*؛ دمشق - بیروت: دار ابن کثیر - دار الکلم الطیب، ۱۴۱۴ ق.
۲۴. صادقی تهرانی، محمد؛ *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*؛ قم: انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ ش.
۲۵. طباطبائی، سیدمحمدحسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۷ ق.
۲۶. طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.

۲۷. طبری، محمد بن جریر؛ *جامع البیان فی تفسیر القرآن*؛ بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۲ق.
۲۸. طبری، کیه‌راسی؛ *احکام القرآن*؛ تحقیق موسی محمدعلی و عزت عبدعطیه؛ بیروت: دار لک‌ت‌ب العلمیه، ۱۴۰۵ق.
۲۹. طریحی، فخر الدین؛ *مجمع البحرین*؛ تحقیق سید احمد حسینی. تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
۳۰. طنطاوی، سید محمد؛ *التفسیر الوسیط للقرآن الکریم*؛ قاهره: مطبعه المصحف الشریف، ۱۴۱۳.
۳۱. طوسی، محمد بن حسن؛ *التبیان فی تفسیر القرآن*؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
۳۲. طب، عبد الحسین؛ *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*؛ تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ ش.
۳۳. فضل‌الله، سید محمد حسین؛ *تفسیر من وحی القرآن*؛ بیروت: دار الملائک للطباعه و النشر، ۱۴۱۹ق.
۳۴. فیروزآبادی، محمد؛ *القاموس فی‌الله*؛ تحقیق گروه تحقیق مؤسسه الرساله؛ بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۲۶ق.
۳۵. فیومی، احمد؛ *المصباح المنیر*؛ قاهره: مطبعه الامیریہ، ۱۹۲۸ م.
۳۶. قرطبی، محمد؛ *الجامع لأحكام القرآن*؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ش.
۳۷. کاشانی، ملا فتح‌الله؛ *زبدہ التفاسیر*؛ قم: بنیاد معارف اسلامی، بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۲۳ ق.
۳۸. کرمی حویزی، محمد؛ *التفسیر لکتاب الله المنیر*؛ قم: چاپخانه علمیه، ۱۴۰۲ ق.
۳۹. مدنی، علی‌خان؛ *الحداثی‌اندیک‌اندیک فی شرح الفوائد الصمدیه*؛ محقق ابوالفضل سجادی؛ قم: ذوی القربی، بی‌تا.
۴۰. مراغی، احمد؛ *تفسیر المواقی*؛ مصر: مصطفی‌البابی الحلبی، ۱۳۶۹ ق.
۴۱. مصطفوی حسن؛ *تفسیر روشن*؛ تهران: مرکز نشر کتاب، ۱۳۸۰ ش.
۴۲. مصطفوی، حسن؛ *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
۴۳. مظفر، محمد رضا؛ *أصول الفقه*؛ قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۵ ش.
۴۴. مغنیه، محمد جواد؛ *تفسیر الکاشف*؛ تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۲۴ ق.
۴۵. مقدس اردبیلی، احمد؛ *زبدہ التفاسیر*؛ تهران: کتابفروشی مرتضوی، بی‌تا.
۴۶. مکارم شیرازی، ناصر؛ *تفسیر نمونه*؛ تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
۴۷. ملکی میانجی، محمد باقر؛ *بدائع الکلام فی تفسیر آیات الأحکام*؛ بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۰ ق.
۴۸. موسوی خمینی، روح‌الله؛ *کتاب البیع*؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۸ ش.

References

- *The Noble Qur'an*.
- Alusi, Seyed Mahmud (1415 A.H). *Rooh ol-Ma'ani fi Tafsir al-Qur'an al-Azim*. Researched by Ali Abd ol-Bari Atiah, Beirut: Dar al-Kotob al-Elmiah.
- Bokhari, Muhammad bin Isma'iil (1407 A.H). *Sahih al-Bokhari*. Researched Dr. Mostafa Dob al-Boghq, Beirut: Dar ibn Kathir al-Yamamah.
- Daruzah, Muhammad Ezzat (1383 S.H). *At-Tafsir al-Hadith*. Cairo: Dar Ehya' at-Turath al-Arabi.
- Faz ol-Lah, Seyed Muhammad Hussein (1419 A.H). *Tafsir min Vahy al-Qur'an*. Beirut: Dar al-Melak let-Tiba'ah van-Nashr.
- Firouzabadi, Muhammad (1426 A.H). *Al-Qamus fil-Lughah*. Researched by ar-Risalah Institute, Beirut: Ar-risalah Institute.
- Fiumi, Ahamd bin Muhammad (1928). *Al-Misbah al-Munir*. Cairo: Al-Amiriah.
- Hussein Hamedani, Seyed Muhammad Hussein (1404 A.H). *Anvar Derakhshan (Brilliant Lights)*. Researched by Muhammad Baqer Behbudi, Tehran: Lotfi.

- Ibn Abi al-Hadid, Ezz od-Din (1338 S.H). *Sharh Nahj ol-Balaghah*. Qom: Public Library of Ayatollah Mar'ashi.
- Ibn Arabi, Abd ol-Lah, *Ahkam al-Qur'an*. Beirut: Dar al-Kotob al-Elmiah.
- Ibn Ashur, Muhammad ibn Tahir (1984). *At-Tahrir va at-Tanvir*. Tunisia: Ad-Dar at-Tunesieh len-Nashr.
- Ibn Atia, Andelosi Abd al-Haq (1422 A.H). *Al-Muharrar al-Wajiz fi Tafsir al-Kitab al-Azizi*. Researched by Abd os-Salam Abd osh-Shafi Muhammad, Beirut: Dar al-Kotob al-Elmiah.
- Ibn Kathir Dameshqi, Isma'iil bin Amroo (1419 A.H). *Tafsir al-Qur'an al-Azim*. Researched by Muhammad Husein Shams od-Din, Beirut: Dar al-Kotob al-Elmiah.
- Ibn Ojaibeh, Ahmad ibn Muhammad (1419 A.H). *Al-Bahr al-Madid fi Tafsir al-Qur'an al-Majid*. Researched by Ahmad Abd ol-Lah Qarshi Rosolan, Cairo: Dr. Hasan Abbas Zaki.
- Ibn Qutaibah Deinuri, Abd ol-Lah (1363 S.H). *AL-Imamah va as-Siasah*. Qom: Manshurat Zahedi.
- Jassas, Ahmad ibn Ali (1405 A.H). *Ahkam al-Qur'an*. Researched by Mohammad Sadeq Qamhavi, Beirut: Dar Ehya' at-Turath al-Arabi.
- Javadi Amoli, Abd ol-Lah (1389 S.H). *Tasnim Tafsir Quran Karim*. Qom: Asra'.
- Karami Howeizi, Muhammad (1402 A.H). *At-Tafsir le-Kitab Allah al-Munir*. Qom: Elmiah.
- Kashani, Molla Fath ol-Lah (1423 A.H). *Zobdah at-Tafasir*. Qom: Islamic Theology Foundation.
- Khatib, Abd ol-Karim (1390 S.H). *At-Tafsir al-Qur'an lel-Qur'an*. Cairo: Dar Ehya' at-Turath al-Arabi.
- Madani, Ali Khan (N.D). *AL-Hadaeq an-Nadiah fi Sharh al-Fawa'ed as-Samadiyah*. Researched by Ab ol-Fazl Sajjadi, Qom: Zu al-Qorba.
- Makarim Shirazi, Naser et. al. (1374 S.H). *Tafsir Nemoone*. Tehran: Dar al-Kotob al-Islami.
- Maleki Mianji, Muhammad Baqer (1400 A.H). *Bada'e' al-Kalam fi Tafsir Ayat al-Ahkam*. Beirut: Al-Vafa' Institute.
- Maraghi, Ahmad (1369 S.H). *Tafsir al-Maraghi*. Egypt: Mustafa al-Babi al-Halabi.
- Moghnieh, Muhammad Javad (1981). *Tafsir al-Kashef*. Tehran: Dar al-Ketab al-Islamiah.
- Mostafawi, Hasan (1360 S.H). *At-Tahqiq fi Kalamat al-Qur'an al-Karim*. Tehran: Foundation for Translation and Publication of Books.
- Mostafawi, Hasan (1380 S.H). *Tafsir Roshan*. Tehran: Nashr-e Ketab.
- Mousavi Khumeini, Rouh ol-Lah (1388 S.H). *Kitab al-Bay'*. Tehran: Institute for Arrangement and Publication of Imam Khumeini Books.
- Mozaffar, Muhammad Reza (1375 S.H). *Osul al-Fiqh*. Qom: Isma'ilian.
- Muqaddas Ardabili, Ahmad ((N.D). *Zubda at-Tafasir*. Tehran: Mortazavi Bookshop.
- Qurtubi, Muhammad (1364 S.H). *Al-Jami' al-Ahkam al-Qur'an*. Tehran: Naser Khosrow.
- Raghieb Isfahani, Hussein (1412 A.H). *Al-Mufradat fi Gharib al-Qur'an*. Researched by Safwan Adnan Davoudi, Damascus-Beirut: Dar al-Elm ad-Dar ash-Shamiah.
- Razi, Fakhr ed-Din (1420 A.H). *Mafatih al-Ghaib*. Beirut: Dar Ehya' at-Turath al-Arabi.
- Sabzevari, Seyed Abd ol-Ali (1409 A.H). *Mavahib ar-Rahman fi Tafsir al-Qur'an*. Beirut: Ahl Bayt Institute.
- Sadeqi Tehrani, Muhammad (1365 S.H). *Al-Forqan fi Tafsir al-Qur'an bel-Qur'an*. Qom: Teachers' Association of Hawzah Elmiah.
- Sayes, Muhammad Ali (1423 A.H). *Tafsir Ayat al-Ahkam*. Researched by Naji Ibrahim, Beirut: Al-Maktabah al-Asriah.
- Sharif Lahiji, Muhammad (1373 S.H). *Tafsir Sharif Lahiji*. Researched by Mir Jalal ed-Din Hosseini Eramavi (Mohaddeth), Tehran Nashr-e Dad.
- Shukani, Muhammad ibn Ali (1414 A.H). *Fath al-Qadir*. Damascus-Beirut: Dar ibn Kathir-Dar ol-Kalem at-Tayeb.
- Tabari, Kiaharasi (1405 A.H). *Ahkam al-Qur'an*. Researched by Musa Muhammad Ali and Ezzat Abd Atiah, Beirut: Dar al-Kotob al-Elmia.
- Tabari, Muhammad ibn Jarir (1412 A.H). *Jame' al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an*. Beirut: Dar ol-Ma'rifah.
- Tabarsi, Fazl ibn Hasan (1372 S.H). *Majma' al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an*. Tehran: Naser Khosrow.
- Tabatabaai, Seyed Mohammad Hussein (1417 A.H). *Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an*. Qom: Teachers' association of Hawzah 'Ilmiah in Qom.
- Tantawi, Seyed Muhammad (1413 A.H). *At-Tafsir al-Vasit lel-Qur'an al-Karim*. Cairo: Al-Moshaf ash-Sharif
- Tarihi, Fakhr ed-Din (1375 S.H). *Majma' al-Bahreyn*. Researched by Seyed Ahmad Hussein, Tehran: Mortazavi Bookshop.
- Tayeb, Abd ol-Hussain (1378 S.H). *Atyab ol-Bayan fi Tafsir al-Qur'an*. Tehran: Islam.
- Tusi, Muhammad ibn Hasan (1388 S.H). *At-Tibyan fi Tafsir al-Qur'an*. Beirut: Dar Ehya' at-Turath al-Arabi.

- Zamakhshari, Mahmud (1407 A.H). *Al-Kashshaf an Haqa'iq Ghavamiz at-Tanzil*. Beirut: Dar al-Kitab al-Arab.
- Zohaili, Vahabeh bin Mustafa (1418 A.H). *At-Tafsir al-Munir fi al-Aqidah va ash-Shari'ah va al-Munhaj*. Beirut: Dar al-Fekt al-Mu'aser.

